

# عدالت سلاطین در کلام ربّ العالمین

"هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید.

آن است سبب نظم عالم و راحت امم."

فاروق ایزدی نیا

## مقدمه

حضرت بهاءالله در آثار قلم اعلیٰ موضوع عدالت را به کرات مطرح فرموده، و تعاریف متعددی برای آن بیان کرده‌اند. اما، موضوع عدالت سلاطین و رؤسای ممالک عالم به طور اخصّ مطرح شده و در *سورة الملوک* و الواح دیگری که تصریحاً یا تلویحاً خطاب به امرای ارض نازل شده آنها را به رعایت عدالت دعوت کرده‌اند.<sup>۲</sup> در تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز این موضوع مشاهده می‌شود. اما، در این مقاله فقط آنچه که در *سورة الملوک* و الواح نازله خطاب به رؤسای ارض نازل شده مورد بررسی قرار گرفته و بنا به موضوع از سایر آثار حضرت بهاءالله استفاده و به تبیینات حضرت عبدالبهاء اشاره شده است. آنچه که توجه را به خود جلب می‌کند این است که حضرت عبدالبهاء عدالت مذکور در آثار حضرت بهاءالله را از اوّل ابداع الی یومنا هذا بی‌نظیر و مثل می‌دانند، "زیرا در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اوّل ابداع تا حال به خاطری **خطور ننموده**" (ظهور عدل الهی، ص ۵۹).

تعریف عدالت<sup>۲</sup>

اگرچه حضرت بهاءالله می‌فرماید برای عدل مراتب و مقامات و معانی لایحصری موجود است<sup>۳</sup> اما دو تعریف در آثار مبارکه مشاهده می‌شود که اولی "احقاق حق کلّ ذی حقّ حقّه"<sup>۴</sup> است. و دیگری آن است که انسان آنچه را که برای خود می‌خواهد برای دیگری نیز همان را بخواهد<sup>۵</sup> که در اصطلاح به "قانون طلایی" معروف است. در این مقام خطاب به سلطان ایران می‌فرمایند: "نَسْئَلُهُ تَعَالَى بِأَنْ يَجْعَلَكَ نَاصِرًا لِأَمْرِهِ وَ نَاضِرًا إِلَى عَدْلِهِ لِتَحْكُمَ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا تَحْكُمُ عَلَى ذَوِي قِرَابَتِكَ وَ تَخْتَارَ لَهُمْ مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِكَ" (الوواح ملوک، ص ۲۰۱).<sup>۶</sup>

اما در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض موارد متعددی را که آنها باید برای رعایت عدالت مجری دارند، ذکر می‌فرمایند. بررسی تفصیلی این موارد می‌تواند راهنمای هر حاکمی در جهت حاکمیت عدالت بر قلمرو تحت حکومتش باشد. در مقامی استقرار عدالت را مشروط به همت سلاطین و قیام آنها به حصول منافع بندگان فرموده‌اند: "إِنْ شَاءَ اللَّهُ نُوْرُ أَنْصَافٍ بِنَابِدٍ وَ عَالِمٍ رَا مِنْ أَعْتِسَافٍ مَقْدَسٍ فَرْمَایِدٍ. اِگَر مَلُوكٍ وَ سَلَاطِیْنِ كِه مَظَاهِرِ اِقْتِدَارِ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهْ اَنْدِ، هَمَّتْ نَمَایِنْدِ وَ بَمَا یَنْتَفِعْ بِه مِنْ عَلَی الْأَرْضِ قِیَامِ فَرْمَایِنْدِ، عَالِمِ رَا اَفْتَابِ عَدْلِ اِخْذِ نَمَایِدِ وَ مَنُورِ سَازِدِ" (لوح مقصود، ص ۷).

بنابراین آنها را مخاطب قرار داده توصیه می‌فرمایند به دو جند قوی، یعنی عدل و عقل، اتکاء داشته باشند، "یا معشر الأمراء لیس فی العالم جند أقوى من العدل و العقل. به راستی می‌گویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لملک یمشی و تمشی أمام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبة العدل. إنها غرة جبین السلام بین الأنام و شامه و جنة الأمان فی الإمكان" (همان)؛ و شهادت می‌دهند بر این که اگر عدالت مستولی شود، کره ارض به کلی متحول خواهد شد: "فی الحقیقه اِگَر اَفْتَابِ عَدْلِ اَز سَحَابِ ظَلَمِ فَاَرِغِ شُودِ، اَرْضِ غَیْرِ اَرْضِ مَشَاهِدِهْ گَرْدِدِ." (همان، ص ۸).

حضرت بهاءالله مجازات و مکافات را از طرفی دو ستون برای خیمه نظم عالم می‌دانند و از طرفی جنود برای استیلای عدالت. بنابراین، برقراری نظم در

عالم مستلزم استقرار عدالت است و اين بدون آن معنا و مفهومی نخواهد داشت. می‌فرمایند: "حضرت موجود می‌فرماید خيمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مكافات؛ و در مقام ديگر به لغت فصحي می‌فرماید، للعدل جند و هو مجازات الأعمال و مكافئها. بهما ارتفع خباء النظم في العالم و اخذ كل طاعٍ زمام نفسه من خشية الجزاء" (انتهی) (همان، ص ۷).

بنابراین، لازم می‌آید که سلاطين به اسّ اساس سياست پی برزند و خود را به آن مزین سازند؛ چه که آنچه از بلاها و مصیبات و ظلم و اعتساف که اکنون عالم به آن مبتلا است، به علت نادانی و ناآگاهی خلق است، "چه اگر في الجملة آگاه شوند ادراك می‌نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده به منزله آفتاب است از برای جهان" و البته "راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آن است" (همان، ص ۱۰). حال، آنچه که سبب نورانیت آسمان سياست می‌شود جز عدل و قسط نیست، "آسمان سياست به نیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لكلّ أمر أن یزن نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین الناس و یأمرهم بما یهدیهم إلی صراط الحکمة و العقل، انتهى. این است اسّ سياست و اصل آن" (همان، ص ۱۰).

نکته ديگر که بسیار حائز اهميت است آن که از مصادیق عدالت آن که سلاطين حتی به خودشان هم نباید ظلم نمایند. کوچک‌ترین حدّ آن نیز در نظر خداوند پسندیده نیست. وقتی که ستمی روا می‌شود، فی نفسه ضایع شدن حقّی است و لذا طبق اصل نابخشودنی بودن تجاوز به حقّ الناس (مائده آسمانی، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۲۵)، قابل اغماض نخواهد بود: "یا أيّها الملوک ... ایاکم أن لاتظلموا علی أحدٍ قدر خردلٍ و اسلکوا سبیل العدل و إته لسبیل مستقیم" (الواح ملوک، ص ۷).

شاید بتوان قانون طلائی را نیز بر تعاریف عدالت افزود و آن این است که انسان باید آنچنان که می‌خواهد در مورد خود او رفتار شود، باید با دیگران رفتار کند. در دو کلام به این نکته اشاره شده است: (۱) "تحکمون بالعدل كما تحکمون علی أنفسکم و لن ترضوا لنا ما لاترضونه لکم و تكونن من

المحسنين" (همان، ص ۲۰): ۲) "لا تحملوا على الناس ما لا تحملوه على أنفسكم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لكم و هذا خير النصح لو أنتم من السامعين" (الواح ملوك، ص ۲۷).

به این نکته نیز باید اشاره شود که اسماء مانند لباس هستند و هر کسی می تواند خود را مشمول فضل الهی ساخته از آنها استفاده نماید: "قل إنَّ الأسماء هي بمنزلة الأثواب" (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۲۴۷). عدل نیز از آن جمله است و مهم تر آن که لباسی است که به هر هیکلی زیبا و برازنده است. انصاف نیز از این مقوله خارج نیست. لذا تلبس به رداء عدل و انصاف به کلیه نفوس توصیه می شود که سلاطين نیز در زمره آنانند: "زینوا یا قوم هیاکلم برداء العدل و ائّه یوافق کلّ النفوس لو أنتم من العارفين. و كذلك الأدب و الإنصاف و أمرنا بهما فی أكثر الألواح لتکوننّ من العاملين" (همان، ص ۲۴۸). خداوند هر زمان که بخواهد این اسم را از نفسی که لیاقت آن را ندارد اخذ خواهد کرد بی آن که با او مشورتی نماید، همانطور که در زمان اعطاء آن مشورتی نمود: "قل إنَّ الأسماء بمنزلة الأثواب یزین بها من نشاء من عبادنا المریدین و نزع عمن نشاء أمراً من لدنا و أنا المقتدرُ الحاکمُ العلیم و ماشاور عبادنا فی الإنتزاع کما ماشاورناهم حین الإعطاء" (همان، ص ۲۴۷). البته اگر کسی که به این اسم آراسته شده از حد و حدود خود تجاوز ننماید، شأن و منزلتش در هر لحظه ازدیاد می یابد و شمس عنایت الهی بر او می تابد و او را به مدد نردبان انقطاع به مقامی می رساند که جز از موجدش حکایت نکند و جز به اذن او سخن نگوید و جز به اراده پروردگارش حرکت ننماید. (همان، ص ۲۴۸)

### عدل و انصاف

عدل و انصاف در اکثر موارد در آثار مبارکه به طور مترادف به کار رفته اند. فی المثل به این بیان مبارک توجه فرمایید "عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه. البته ارباب دانش در آنچه از قلم اعلى در این ظهور از عربی و فارسی نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء و مرسلین نازل و به انصاف تکلم کنند و به عدل سخن گویند ... ای ربّ زینهم بطراز

**العدل و الانصاف** (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۳۰). لکن در مواقعی که مطلبی را بیان می‌فرمایند، برای قضاوت، مخاطب را به انصاف دعوت می‌فرمایند نه عدالت "اگر در تو گوشی یافت می‌شود لله بشنو و به حقیقت بشنو و به انصاف بشنو و به اذن واعیه بشنو" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۱) اما در بیان انصاف حضرت بهاءالله عدول از آن را خروج از انسانیت می‌دانند و بر این نکته تصریح می‌فرمایند "ای علی بگو به احبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... مَنْ لا انصاف له لا انسانیة له" (اقتدارات، صص ۲۹۳-۲۹۴). و در مقام دیگر مصرح "یا علی قل لا انسان الا بالانصاف" (پیک راستان، ص ۹۵).

اما در مورد تفاوت عدل و انصاف؛ شاید بیان حق گویای آن باشد که عدل اعم از انصاف است؛ یعنی آن را نیز در بر می‌گیرد چه که می‌فرماید "این خادم از حقّ جل جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند. اوست سراج و هاج؛ حق امرای ارض را از نورش منور فرماید. انّ الخادم یسئل الله بأن یوقق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳)

**علت نصیحت سلاطین، حبّ جمال قدم به آنها است**

جمال قدم محبت خالص خود را عرضه می‌دارند و هیچ اجر و مزدی نمی‌طلبند، "اسمعوا ما ینصحکم به هذا العبد لوجه الله و ما یرید منکم من شیء" (الواح ملوک، ص ۲۶). بین خود و کسانی که سلاطین را احاطه کرده‌اند این تفاوت را مطرح می‌فرمایند که: "انّ الذین فی حولک یحبونک لأنفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما أراد إلاّ یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلّبک الی یمین العدل" (الواح ملوک، ص ۱۵۰).

در این مورد هرگونه اتهام دنیاپرستی و میل به ابقاء اسم را ردّ می‌کنند و حتی اشاره دارند که در ایام حیات مقرّ امنی نیافتند که پای خود را آنجا بگذارند (همان، ص ۱۵۱).

۱- در واقع حضرت بهاءالله مايلند كه حضرات سلاطين را به اعلى مقامات هدايت فرمايند؛ به مقامى برسانند كه جز تجلّى حضرت معبود نبينند و سلطنت را حقيرترين شئى مشاهده نمايند كه در دست دارند و آن را فقط براى نصرت امر مالك بريّه تحمّل نمايند و نه هواى نفس (همان، ص ۱۵۰).

۲- في الحقيقه حضرت بهاءالله الواح را صرفاً در دعوت آنها به رعايت عدالت بين رعيّت نازل فرمودند: "فيا الهى هذا كتابٌ أريدُ أن أرسله الى السّلطان و أنت تعلم بأنّى ما أردتُ منه الاّ ظهور عدله لخلقك و بروز الطافه لأهل مملكتك ... أيد يا الهى حضرة السّلطان على اجراء حدودك بين عبادك و اظهار عدلك بين خلقك" (همان، ص ۱۵۸).

۳- جمال مبارك مايلند كه سلطان از اشياء فانيه منزّه باشد و به جبروت باقيه وارد شود، زيرا منزلت او را به مراتب بالاتر از آن مى دانند كه به امور فانيه از ملكوت باقى محروم ماند؛ باشد كه به آن عوالم توجه نمايد و به اذن الهى در زمره حاكمين آن سرزمين وسيع روحانى وارد شود: "لوالله لم يكن مقصودي فيما ألقيناك إلاّ تنزيهك عن الأشياء الفانيّة و ورودك في جبروت الباقيّة و تكون فيه بإذن الله لمنّ الحاكمين" (الواح ملوك، ص ۴۳).

۴- هيكل مبارك مايلند سلاطين به حقّ نزديك شوند و بدين لحاظ است كه كلمات حكيمانه را به آنها القاء مي فرمايند: "كذلك تُبينُ لك كلمات الحكمة و نُلقي عليك ما يُقَلِّبُكَ عن شمال الظلم الي يمين العدل و يهديك الي شاطيء قرب منير" (الواح ملوك، ص ۴۲).

### چرا سلطان بايد عادل باشد؟

اوّل آن كه، حضرت بهاءالله ابتدا اين نکته را مشخص مي فرمايند كه سلطان سايه خداوند بر روى زمين است و چون "ظلّ از مظلّ" بايد حكايت كند، و خداوند عادل است، لهذا سايه او نيز بايد عدالت پيشه كند كه اگر نكند لايق اين عنوان نيست: "ملك عادل ظلّ الله است در ارض. بايد كلّ در سايه عدلش مأوى گيرند و در ظلّ فضلش بياسايند. اين مقام تخصيص و تحديد نيست كه مخصوص به بعضى دون بعضى شود؛ چه كه ظلّ از مظلّ حاكي است.

حقّ جلّ ذکرة خود را ربّ العالمین فرموده، زیرا که کلّ را تربیت فرموده و می‌فرماید فتعالی فضله الّذی سبق الممكنات و رحمته الّتی سبقت العالمین" (الواح ملوک، ص ۱۶۶). بنابراین آنچه که لایق این مقام عظیم است باید از او ظاهر شود. چنانچه از اجرای آنچه که جمال قدیم الهی به او القاء می‌فرماید خودداری نماید، هر آینه از آن شأن بسیار منیع خارج شده است: "إِنَّكَ ظَلَّ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فَاَفْعَلْ مَا يَلِيقُ لِهَذَا الشَّانِ الْمَتَعَالِي الْعَظِيمِ وَ إِنَّكَ إِنْ تَخْرُجُ عَمَّا أَلْقَيْنَاكَ وَ عَلَّمْنَاكَ لَتَخْرُجُ عَنِ هَذَا الشَّانِ الْأَعَزِّ الرَّفِيعِ" (همان، ص ۴۲).

دوم آن که، شکر الهی مستلزم جلوگیری از وقوع ظلم است. خداوند سلطان را برگزیده و او را بر بندگان حکومت و حاکمیت بخشیده است؛ پس باید قدر این عنایت الهی را بداند و او را شکر گوید و این شکر جز با محبت کردن به حبیبان خدا و حفظ بندگان او و صیانت آنها از خائنین میسر نمی‌گردد: "أَنَّ اشْكُرَ اللَّهُ رَبَّكَ بِمَا اصْطَفَيْكَ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَكَ سُلْطَانًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ يَنْبَغِي لَكَ بِأَنَّ تَعْرِفَ قَدْرَ مَا وَهَبَكَ اللَّهُ مِنْ بَدَائِعِ جُودِهِ وَ إِحْسَانِهِ وَ تَشْكُرَهُ فِي كُلِّ حِينٍ وَ شُكْرُكَ رَبَّكَ هُوَ حُبُّكَ أَحْبَابَهُ وَ حِفْظُكَ عِبَادَهُ وَ صِيَانَتَهُمْ عَنْ هَوْلَاءِ الْخَائِنِينَ لِنَلَّا يَظْلِمُهُمْ أَحَدًا" (سورة الملوك؛ الواح ملوک، ص ۳۸).

سوم آن که در شأن سلطان و حاکم بر مردم نیست که ظلم کند و ناس را به عدل امر نماید. کلام او فی نفسه نفی خود او است: "إِنَّ الَّذِينَ يَظْلِمُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ يَكْذِبُهُمْ بِمَا يَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَهْلُ الْمَلَكُوتِ وَ الَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ عَرْشِ رَبِّكَمُ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ" (الواح ملوک، ص ۱۱۰).

چهارم آن که حق به این علّت سلاطین را به تدبیر دعوت می‌کند که نظم و عدالت بر عالم حاکم شود، چه که "سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت" می‌شود و اشرار را بر جامعه حکومت می‌کند و نهایتاً سبب هرج و مرج می‌گردد (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹). وقتی که هرج و مرج حاکم شود، لاجرم ضعفا مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند و عدالت بالمرّه فراموش خواهد شد.

پنجم جذب قلوب مردم است. قلوب انسانی را با محبت و عدالت می‌توان تسخیر کرد، اما با سرنیزه نمی‌توان. لذا زمانی که جمال قدم موضوع قلت عساکر را مطرح می‌فرمایند این نکته را نیز ذکر می‌کنند که: "امید آن که آن حضرت بر نور عدل بیفزایند. لعمرالله عدل جندی است قوی؛ اوست در مقام اول و رتبه اولی فاتح افنده و قلوب و اوست مبین اسرار وجود و دارای رایت محبت و جود" (لوح شیخ نجفی، ص ۲۴).

ششم لزوم اصلاح عالم است. جمال قدم در مواضع مختلف فرموده‌اند که برای اصلاح عالم آمده‌اند و جمیع نفوس از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. عدل و انصاف را دو حارس برای حفظ عباد می‌دانند که از آن دو علت صلاح عالم و حفظ امم ظاهر می‌شود (ظهور عدل الهی، ص ۵۹). لذا به اصحاب مجالس توصیه می‌فرمایند که لوجه‌الله وارد مجلس شوند و بین ناس به عدل خالص حکم نمایند و در آنچه که سبب اصلاح عالم می‌شود تدبّر و تکلم فرمایند، چه که هیکل عالم مانند هیکل انسان است که صحیح خلق شده اما به علت آنچه که "اسباب المختلفة المتغایرة" می‌نامند به مرض مبتلا شده و علت اصلی آن هم خودخواهانی هستند که ادعای طبابت دارند اما از طبابت بویی نبرده‌اند؛ نه خیر خود را می‌دانند و نه مصلحت عباد را. تنها راهی که برای صحت آن وجود دارد اتحاد اهل عالم است بر شریعت واحده. لهذا قیام این پزشک‌نمایان علیه مصلح عالم و مسجون ساختنش در اخب دیار معالجه هیکل بیمار را به تعویق انداخته است (لوح ملکه انگلیس، الواح ملوک، صص ۱۳۳-۱۳۴).

هفتم آن که چون جمال قدم مایلند احترام سلاطین و فرمانروایان ارض محفوظ ماند و ملاحظه شئون آنها را من عندالله می‌دانند و در اثبات آن به کلمات انبیاء و اولیاء استناد می‌فرمایند، مایل نیستند به علت عدول از عدالت این مقام زائل شود و خدشه‌دار گردد، چه که آیه مبارکه قرآن مجید در اطاعت از خداوند، رسولش و صاحبان امر را در رتبه اولی ائمه اطهار و در رتبه ثانی ملوک و سلاطین می‌دانند، مشروط بر آن که در زمره ملوکی باشند که "به نور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است" و مایلند "از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع



احزاب امم را احاطه کند" (لوح شيخ نجفی، ص ۶۶)؛ چه که "سلطان عادل عندالله اقرب است از کل" (همان، ص ۶۸).

هشتم احاطه جنود غیب و شهاده است برای نصرت سلطان عادل. این وعده حق است و البته شکی در اجرای آن نیست. وقتی خداوند سلطان عادل را نصرت فرماید، او در جمیع امورش مؤید خواهد بود. (سورة الملوك، الواح ملوک، ص ۳۹)

نهم آن که وقتی عدالت برقرار گردد البته موجب حصول رضایت رعایا می گردد. رعیت از سلطان خود انتظار دارد که امنیت و راحت او را فراهم کند، که این هر دو منوط به رعایت عدل است. اگر رعایت نگردد بیم آن می رود که رعیت طغیان نماید و سر به شورش بردارد که فی نفسه خطری است برای حکومت. به این علت است که می توان عدالت را به نوری تشبیه کرد که سبب حفظ از خطرات است و امرای ارض را نورانی می کند: "عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می نماید و از خطر حفظ می کند؛ اوست سراج و هاج حق؛ امرای ارض را از نورش منور فرماید. **إِنَّ الْخَادِمَ يَسْئَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُوَفَّقَ الْكَلَّ عَلِيَّ مَا يَحِبُّ وَيَرْضِي**" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳).

### عواقب ظلم

در کنار این امور، جمال قدم عواقب ظلم را هم گوشزد می فرمایند که مبدا حضرات سلاطين از غفلت به هلاکت افتند. شاید بتوان بر سبیل اجمال به هشت نکته اشاره کرد:

۱- از طرفی به قطع ریشه مفسدین و مجازات ظالمین به طور اعم اشاره دارند؛ چه که خداوند در کتاب خود مقدر فرموده که ظالمین را به ظلمشان مأخوذ خواهد داشت: **"قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَدَّرَ فِي الْكِتَابِ أَنْ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْمَفْسِدِينَ"**. البته این افعال فی نفسه دارای اثری در روی زمین است که فقط چشم پاك بیند و گوش لطیف شنود: **"فَاعْلَمُوا بِأَنْ لِمَثَلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ بِنَفْسِهَا أَثَرٌ فِي الْمَلِكِ وَ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَهُ وَ كَشَفَ السَّبْحَاتِ عَنْ قَلْبِهِ وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُهْتَدِينَ"** (الواح ملوک، ص ۳۲).

۲- از طرف دیگر وعید حق به سلاطین آن که اگر به نصایح الهی عمل نکنند عذاب از جمیع جهات آنها را احاطه خواهد کرد و عدالت الهی در مورد آنها اجرا خواهد شد، به نحوی که ابداً قدرت مقاومت نخواهند داشت و البته عجز آنها ظاهر خواهد شد: "وإن لن تستنصحوها بما أنصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدعٍ مبين يأخذكم العذاب من كل الجهات و يأتيكم الله بعدله إذا لن تقدر أن تقوموا معه و تكونن من العاجزين." پس از آنها می‌خواهند که هم به خودشان رحم کنند و هم بر بندگان: "فارحموا علي أنفسكم و أنفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله في لوح قدسٍ منيع الذي قدر فيه مقادير كل شيء و فصل فيه من كل شيء تفصيلاً و ذكرى لعباده الموقنين" (الوواح ملوک، ص ۹).

۳- وعدهٔ بعث نفوسی توسط خداوند که برای مطالبهٔ حقوق از دست رفتهٔ مظلومین قیام خواهند کرد و برای آنها سوگواری خواهند کرد و حتی به قتل اعدای خداوند مبادرت خواهند ورزید (الوواح ملوک، ص ۳۲). این نفوس برای محو جمیع آثار ظلم قیام خواهند کرد و جمیع اطراف و اکناف ارض به اسم این نفوس مزین خواهد شد، چه که خطاب به اسم عادل الهی وعده فرموده است: "أن يا هذا الإسم أن افتخر في نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين. فسوف نبعث منك مظاهراً في الملک و بهم نظوی شرع الظلم و نبسط بساط العدل بين السموات و الأرضين و بهم يمحو الله آثار الظلم عن العالم و يزين أقطار الآفاق بأسماء هؤلاء بين العالمين. أولئك الذين يتبسم بهم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و هم مرايا عدلی بين عبادی و مطالع أسمائی بين بریتي و بهم تقطع أيادی الظلم و تقوی أعاضد الأمر كذلك قدرنا الأمر في هذا اللوح المقدس الحفیظ" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۴۷).

۴- محرومیت از بهترین زینتی که خداوند برای آنها مقدر فرموده است و آن اسم عادل خداوند است برای ملوک؛ خوشا به حال پادشاه و فرمانروایی که هیکل خود را به این زینت بیاراید و بین مردم به حق خالص حکم کند؛ یعنی به آنچه که خداوند در کتابش حکم کرده است. هیچ زیوری زیباتر و بهتر از

عدالت برای ملوک نیست. خطاب به اسم عادل خداوند می‌فرمایند: "أَنْ يَا ذَلِكَ الْإِسْمِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ زِينَةً لِّلْمُلُوكِ. طُوبَى لِّهَمَّ أَنْ يَزِينُوا هِيََا كَلِّهِمْ بَكَ وَ يَعْدِلُوا بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ الْخَالِصِ وَ يَحْكُمُوا بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِ الْمَحْكَمِ الْقَدِيمِ. مَا قَدَّرَ لَهُمْ زِينَةً أَحْسَنَ مِنْكَ وَ بَكَ يَظْهَرُ سُلْطَنَتَهُمْ وَ يَعْلُو ذِكْرَهُمْ وَ يَذْكَرُ أَسْمَاءَهُمْ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ" (همان، ص ۲۴۸).

۵- هر آن که محروم از عدالت باشد، گویی در روی زمین عریان است، هر چند که حریر و دیبا بر تن داشته باشد. جمال مبارک این محرومیت را بر سلاطین نمی‌پسندند و به اسم عادل خداوند می‌فرمایند: "مَنْ جَعَلَ نَفْسَهُ مَحْرُومًا مِنْكَ إِنَّهُ عَرَى بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَوْ يَلْبَسُ حَرِيرَ الْعَالَمِينَ" (همان).

۶- ظلم تاریکی است و عدل روشنایی. اگر سلاطین به اجرای عدالت نپردازند ظلمت ارض را احاطه می‌کند. اگر سلاطین به اجرای امر مهم عدالت موفق شوند، جمیع بلاد و مدن را روشن و منیر خواهند ساخت و البته این فضل الهی است بر آنها: "أَنْ يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ زِينُوا رُؤُسَكُمْ بِأَكَالِيلِ الْعَدْلِ لِيَسْتَضِيَءَ مِنْ أَنْوَارِهَا أَقْطَارُ الْبِلَادِ. كَذَلِكَ نَأْمُرُكُمْ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ السَّلَاطِينِ" (همان).

۷- اگر این سلاطین خود را از این فضل محروم نمایند، البته خداوند نفوس دیگری را ظاهر خواهد ساخت که بر کرسی عدل جالس شوند و بین ناس آنگونه حکم کنند که بر خودشان حکم می‌کنند و البته اینگونه ملوک از بهترین مردمان محسوب خواهند شد: "فَسَوْفَ يُظْهِرُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ مَلُوكًا يَتَكُونُونَ عَلَى نَمَارِقِ الْعَدْلِ وَ يَحْكُمُونَ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا يَحْكُمُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. أُولَئِكَ مِنْ خَيْرَةِ خَلْقِي بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ" (همان).

۸- و آخرین نکته آن که جمال مبارک بعد از جمیع این وصایا می‌فرماید آنچه که به کسی امر می‌فرماید خیر او در دنیا و آخرت است، والا خداوند از جمیع اشیاء بی‌نیاز است و از اجرای عدالت توسط سلاطین نه او را نفعی می‌رسد و نه ضرری. حضرتش به اسم عدل بر جمیع اشیاء تجلی می‌فرماید. هر کس خواست از آن نوری برگیرد و بر روشنی خود بیفزاید و هر کس نخواست در

ظلمتی آشکار باقی بماند: "انّه ما أمر نفساً إلاّ بما هو خير لها و ينفعها في الآخرة و الأولى و إنّهُ بنفسه لغنيّ من عمل ذي عملٍ و عن عرفان كلّ عالم خبير. إنّ الله قد تجلّى بهذا الإسم في هذا اللّوح على كلّ الأشياء. طوبى للذين استضاءوا بأنواره و الذين فازوا به اولئك من عبادنا المقربين". چه که بذر عدالت کاشته شده و لاجرم شجره عدل رشد و نمو خواهد کرد: "إنّا غرسنا بأيادي القدرة في هذا الرّضوان أشجار العدل و أسقيناها بمياه الفضل فسوف تأتي كلّ واحدةٍ بأثمارها. كذلك قضي الأمر و لامرّد له من لدنا إنّنا كُنّا أمرين" (همان، ص ۲۴۸).

### موارد گوناگون عدالت سلاطين

جمال مبارک سیره ملوک عادل را مطرح می سازند و آن را القاء می فرمایند تا سلاطين عالم از "شمال الظلم الى يمين العدل" توجه کنند، و به این وسیله به شاطی قرب خداوندی نائل گردند (الواح ملوک، ص ۴۲). اما مواردی که به عنوان عدالت ملوک تصریح شده به تفکیک مطرح می شود:

۱- نهی از اسراف و تحمیل به رعیت: یکی از موارد مشهود در کلیه دربارهای سلاطين و رؤسای جمهور و حکام ارض، تجمل گرایی از طرفی و جاه طلبی در افزودن بر قدرت عساکر و جاه و جلال ظاهری از طرف دیگر است. این موارد از سویی فاصله بین حکام و رعایا را زیاد می کند؛ از طرفی بر کبر و غرور آنها و تحقیر رعایا می افزاید؛ و از طرف دیگر اجباراً تأمین مخارج به عهده رعایا گذاشته می شود. چون لذت طلبی و بلندپروازی بشر انتهایی ندارد، لابد بر این است که این هزینه ها روز به روز افزایش می یابد و در نتیجه رعیت روز به روز متحمل رنج بیشتری می شود تا این هزینه ها را تأمین کند و نهایتاً از حد توانایی او تجاوز می کند. آیا ملوک می توانند آنچه را که برای خود نمی پسندند برای دیگران بپسندند؟ لذا حق به ملوک امر می کند که این ظلم را بر رعایا نپسندند: "يا معشر الملوك انّا نراکم فی کلّ سنه تزددون مصارفکم و تحملوها علی الرّعیة. إنّ هذا إلاّ ظلم عظیم. إنّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوها علی الرّعیة فوق طاقتهم و لاتخربوهم لتعمیر قصورکم. أنّ اختاروا لهم ما

تختارونه لأنفسكم." (لوح ملكه، الواح ملوك، ص ۱۳۷). از آن گذشته نفس اسراف نیز عندالحق مردود است و در شأن سلطان و فرمانروا نیست که به اسراف روی آورد، مصارفش را افزایش دهد و آن را بر رعیت تحمیل کند: "اتقوا الله و لا تسرفوا في شيء و لا تكونن من المرفين و علمنا بأنكم تزدادون مصارفكم في كل يوم و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم و إن هذا لظلم عظيم. إعدلوا يا أيها الملوك بين الناس و كونوا مظاهر العدل في الأرض و هذا ينبغي لكم و يليق لشأنكم لو أنتم من المنصفين" (الواح ملوك، ص ۹).

۲- ممانعت از ظلم و گرفتن حقّ مظلوم از ظالم: مطلب دیگر آن که شایسته است سلطان ناظر بر احوال رعایا باشد و ظالمین را از عمل خود منع نماید. اعمال قدرت در ممانعت از ظلم است نه تعدی بر دیگران. فخر و مباهات در مقابله با قدرتمندان و ستمگرانی است که از قدرت خود سوء استفاده می کنند و بر ضعفاء بیداد می کنند. اگر احدی بر احدی ظلمی روا دارد، حاکم باید بدون جانبداری از طرفی، حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد و او را مجازات نماید. چه اگر به این موقّف نشود، به چه امری می تواند مباهات کند: "أحكموا ... بالعدل و كونوا من العادلين و إن لن تمنعوا الظالم عن ظلمه و لن تأخذوا حقّ المظلوم فبأى شيء تفتخرون بين العباد و تكونن من المفترين" (همان، ص ۱۰). خداوند زمام امور خلق را به دست سلاطين سپرده تا بحق حکم کنند، عدالت را برقرار کنند تا آثار دادگری آنها در بین مردم ظاهر شود. اگر به موجب کتاب خدا عمل نکنند، خسران نصیب آنها خواهد گشت و اسم آنها به عدل برده نخواهد شد: "ينبغي لكم بأن تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحكموا بين الناس بالعدل ليظهر عدالتكم بين الخلائق اجمعين. إن الله قد أودع زمام الخلق بأيديكم لتحكموا بينهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلاء الظالمين. و إن لن تفعلوا بما أمرتم في كتاب الله، لن يذكر أسمائكم عنده بالعدل و إن هذا لغيب عظيم" (همان، ص ۱۵).

۳- رعایت حال مهاجرین: جا به جایی نفوس انسانی به دلائل مختلف از دیرباز وجود داشت، اما با ازدیاد وسائل ارتباطی افزایش یافته است. کسب علم،

برخورداری از رفاه، فرار از ظلم و علل دیگر می‌تواند سبب شود کسانی وطن خود را ترک کنند و در دیار دیگر قصد توطّن نمایند. در مواردی مشاهده شده که احساسات ملی‌گرایی و نژادپرستی و سایر تعصبات سبب شده که حکام کشوری مانع از ورود و سکونت اتباع کشورهای دیگر شوند؛ یا اگر اجازه توطّن می‌دهند، تبعیضاتی بین آنها و سکنه کشور قائل می‌شوند که به نوع ظلم بر تازه‌واردین است. جمال قدم از سلاطین می‌خواهند که به اینگونه نفوس امکان استقرار دهند و بر آنها ظلم روا ندارند: **"إياكم أن لاتظلموا على الذينهم هاجروا إليكم و دخلوا في ظلكم. اتقوا الله و كونوا من المتقين"** (همان، ص ۸).

۴- رعایت حال فقرا: محروم‌ترین و ضعیف‌ترین قشر هر جامعه‌ای معمولاً فقرا هستند. نه دستشان به جایی می‌رسد و نه فریادشان را کسی می‌شنود و نه توان آن را دارند که در مقابل اقویا قیامی نمایند و حق خود را بستانند. فقرا امانت الهی هستند؛ هرگونه ظلم و ستم به آنها در واقع خیانت در امانت است. به هر حال وقتی خداوند امانتی را دست کسی می‌سپارد، روزی خواهد رسید که در مورد امانتش سؤال خواهد کرد و حق او را خواهد گرفت. حق می‌فرماید: **"إعلموا بأن الفقرا أمانات الله بينكم. إياكم أن لاتخونوا في أماناته و لاتكونن من الخائنين. ستسئلون عن أمانته في يوم الذي تُنصب فيه ميزان العدل و يؤتى كل ذي حق حقه و يوزن فيه كل الأعمال من كل غني و فقير"** (همان، ص ۹).

۵- استفاده از نعمت‌های دنیا به قدر کفایت: نعمت‌های الهی در عالم بسیار است و هر کسی را قدری لازم تا امورش بگذرد و زندگی‌اش تأمین گردد. استفاده بیش از حد از این نعمت‌ها مانع از رعایت حد اعتدال در مورد خود شخص از طرفی، و از طرف دیگر موجب جلوگیری از بهره‌مندی دیگران از نعمت‌های مزبور می‌گردد. لهذا احسن و اولی آن که هر آنچه حاصل می‌شود به اندازه کفایت مصرف شود و زیاده بر آن به دیگران واگذار گردد، که حق فرمود: **"خذوا من الدنيا على قدر الكفاية و دعوا ما زاد عليكم"** (همان، ص ۱۴). انبار کردن مازاد بر نیاز و افزودن بر مال و منال، یعنی آنچه که به هیچ وجه بعد از

این جهان مفید به حال احدی نخواهد بود، خلاف رضای الهی است. لذا، باید آن را به دیگران که نیاز دارند و بهره‌ای از آن ندارند، واگذار نمود.

۶- رعایت انصاف: "انصاف از شئون عدل است". جمال مبارك در لوحی به امضاء خادم الله می‌فرماید: "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزین فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳). انصاف را دیدن به چشم خود و شناختن به معرفت خود تعریف کرده‌اند (کلمات مکنونه عربی). حضرت بهاءالله اول انسانیت را انصاف می‌دانند و جمیع امور را به آن منوط می‌کنند (اقتدارات، ص ۲۹۳). حتی در بیانی شخص بی‌انصاف را از انسانیت عاری می‌دانند، بقوله تعالی: "قل أن أنصفوا یا اولی الألباب من لا أنصاف له لا إنسانیة له" (همان، ص ۲۹۴). لذا بر حکام است که در جمیع امور به این صفت متصف شوند، "ثم أنصفوا فی الأمور و لاتعدلوا عن حکم العدل و لاتکونن من العادلین" (همان، ص ۱۴).

در واقع بنا به تعریف حضرت بهاءالله، انصاف عبارت است از "خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرّس فی مظاهر الصنع بنظر التوحید و المشاهدة فی کلّ الأمور بالبصر الحدید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶). لهذا بر سلطان واجب است در مظاهر صنع، که رعایا نیز از آن جمله‌اند، یکسان بنگرد و تیزبین باشد؛ مبدا به تقلید از سایرین که در مورد نفسی نظر می‌دهند، پردازد و همان را بگوید که آنها می‌گویند. چه بسا به علت حب یا بغض شخص، فردی از رعایا مظلوم واقع شود.

۷- نهی از پیروی از نفس و هوی و ترک اصول الهی: جمال مبارك در سورةالبیان به نکته‌ای اشاره دارند که عدالت ابتدا باید در مورد خود شخص مرعی گردد و سپس در مورد دیگران رعایت شود: "أن اعدلوا علی أنفسکم ثم علی الناس لیظهر آثار العدل من أفعالکم بین عبادنا المخلصین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۱۴). در خطاب به سلاطین می‌فرمایند که اتباع نفس و هوی ظلمی است که انسان بر خویشتن و همچنین بر سایرین روا می‌دارد و لذا ابتدا باید خود را از هواجس نفسانی خلاصی بخشد تا بتواند مظهر عدالت در بین خلق

باشد، سپس عدل و داد را اجرا نمايد. بيان مبارك چنين است: "أَتَأْخُذُونَ أَصُولَكُمْ وَ تَضَعُونَ أَصُولَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ إِنَّ هَذَا لَظُلْمٌ عَظِيمٌ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَنْفُسِ الْعِبَادِ لَوْ تَكُونُونَ مِنَ الْعَارِفِينَ. قُلْ إِنْ كَانَ أَصُولُكُمْ عَلَى الْعَدْلِ فَكَيْفَ تَأْخُذُونَ مِنْهَا مَا تَهْوَى بِهِ هَوَايَاكُمْ وَ تَدْعُونَ مَا كَانَتْ مَخَالِفًا لِأَنْفُسِكُمْ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَكُونُونَ مِنَ الْحَاكِمِينَ. أَكَانَ مِنْ أَصُولِكُمْ بَأْسٌ تَعَذَّبُوا الَّذِي جَاءَكُمْ بِأَمْرِكُمْ وَ تَخَذَلُوهُ وَ تُوذُوهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْدَ الَّذِي مَاعَصَيْتُمْ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْ...". (الوواح ملوك، ص ۱۹).

۸- نهی از حکم در امری که به آن علم ندارند: وقتی که بدون علم به امری حکمی صادر شود، بیم آن می‌رود که تهمت به افراد و افترا بر بندگان خدا باشد. از آن گذشته، ظن بردن به کسی صریحاً در قرآن نهی شده و حتی گناه محسوب شده است که فرمود: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنْ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ" (سورة الحجرات (۴۹)، آیه ۱۲). فی الحقیقه مبادرت به این عمل شامل ارتکاب به چندین گناه می‌شود، ضمن آن که روا داشتن ظلم است در صورتی که حکم صادره منافی با حقیقت باشد، "ما لکم کیف تحکمون فیما لیس لکم به من علمٍ و تفترون علی العباد و تظنون ظنّ الشیاطین و کیف یکون ذلک بعد الذی أنهی الله عنه عباده فی کتاب قدسی حفیظ الذی نزل علی محمد رسول الله و خاتم النبیین" (الوواح ملوک، ص ۲۲).

۹- نهی از استکبار به خدا و احبایش: استکبار به خداوند فی نفسه عمل شیطان است و استکبار به احبای الهی انسان را از خاک پست‌تر می‌سازد. البته این مورد را در لوح قناع نیز خطاب به حاجی محمدکریم خان اثم نیز فرموده‌اند که: "علیک بالخضوع عند احبّاء الله ربّ الآخرة و الأولى... لو تمشی بلاحذاء و تنام بلاوطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من أن تُحزنَ من آمن و هدی...". (مجموعه الوواح طبع مصر، ص ۷۷) اما خطاب به ملوک می‌فرمایند: "إِیَّاكُمْ أَنْ لَا تَسْتَكْبِرُوا عَلَى اللَّهِ وَ احبَّائِهِ ثُمَّ اخْفَضُوا جَنَاحَكُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ تَشْهَدُ قُلُوبُهُمْ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ أَسْنَتُهُمْ بِفِرْدَانِيَّتِهِ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ؛ كَذَلِكَ يَنْصَحُكُمْ بِالْعَدْلِ وَ نَذَرُكُمْ بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَكُونُونَ مِنَ الْمَتَذَكِّرِينَ" (الوواح ملوک، صص ۲۶-۲۷).



۱۰- نهی از سپردن امور به دست وزراء خائن: اگر سلطان و حاکم در انتخاب اطرافیان دقت ننماید و به چاپلوسی‌های عده‌ای و سعایت‌های عده دیگر گوش دهد، البته نتواند به عدل حکومت کند، چه که اینگونه نفوس تابع هوای نفس خود هستند. لذا، شرط نیکویی کردن با ناس آن است که زمام امور به دست نفوس عادل‌های سپرده شود که راحه ایمان از آنها به مشام می‌رسد؛ باید با کسانی به مشورت بنشیند که مظهر امانت و دیانت باشند؛ راست بگویند و جز به حق یقین سخن نگویند. کسی که به امانت الهی، یعنی فقرا و رعایا خیانت نماید، البته به سلطان نیز خیانت خواهد نمود و از هیچ کاری رویگردان نیست و در امور مردم ابداً تقوی پیشه نخواهد کرد (همان، صص ۳۶-۳۷).

۱۱- لزوم نظارت بر کلیه امور و رسیدگی به آنها: سنت الهی رعایت عدالت است و خلاف آن سنت ظالمین ارض. باید که سنت الهی را به تمام وجود رعایت نمود؛ زمام امور را در کف کفایت گرفت؛ شخصاً از جمیع امور استفسار کرد و از هیچ امری غفلت ننمود: "أَنْ يَأْتِيَكَ بِرَأْسِ الْكَلْبِ فِي نَفْسِكَ وَ بِأَرْكَانِكَ وَ لَا تَتَّبِعْ سُنَنَ الظَّالِمِينَ. خُذْ زِمَامَ أَمْرِكَ فِي كَفِّكَ وَ قَبْضَةَ إِقْتِدَارِكَ ثُمَّ اسْتَغْفِرْ عَنِ كُلِّ الْأُمُورِ بِنَفْسِكَ وَ لَا تَغْفُلْ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنْ فِي ذَلِكَ لَخَيْرٌ عَظِيمٌ" (همان، ص ۳۸).

۱۲- نهی از بخشش به افراط: اگر سلطان به رعایایش بیش از حد انفاق نماید، درحق آنها ظلم نموده است، چه که آنچه مازاد بر نیاز دریافت می‌کنند، یا به پس انداز کردن اختصاص می‌یابد یا زینتی برای خودشان و خانه‌هایشان تهیه می‌کنند یا به اموری اختصاص می‌دهند که به آن نیاز ندارند و در نتیجه طریق اسراف می‌پویند، بقوله تعالی: "لَا تُفْرِطْ فِي الْأُمُورِ؛ فَاعْمَلْ بَيْنَ خَدَامِكَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ أَنْفِقْ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدَرٍ يَحْتَاجُونَ بِهِ لَا عَلَى قَدَرِ الْذِي يَكْنِزُونَهُ وَ يَجْعَلُونَهُ زِينَةً لِأَنْفُسِهِمْ وَ بِيُوتِهِمْ وَ يَصْرِفُونَهُ فِي أُمُورِ الَّتِي لَنْ يَحْتَاجُوا بِهَا وَ يَكُونُونَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (همان، صص ۳۹-۴۰). شاید توضیح حضرت عبدالبهاء در مورد اسراف تبیینی بر بیان فوق به حساب آید: "اسراف همیشه انسان را ملول و سرگردان نماید ... هر چیزی برای رفع احتیاج است، حتی

خوراک، ولی زیاده از احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی به مرض و علّت گردد" (بدایع الآثار، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵).

۱۳- نهی از تبعیض: مبدا تبعیضی روا شود و کسی مورد انفاق بیش از حدّ واقع گردد که به ذخیره درآمدهایش پردازد و دیگری محروم شده محتاج گردد. ملوک نصیحت می‌شوند که "فأعدل بینهم علی الخطّ الإستواء بحیث لن یحتاج بعضهم و لن یکنز بعضهم و إنّ هذا لعدلٌ مبین" (الوواح ملوک، ص ۴۰). حضرت بهاءالله این حالت را در استانبول مشاهده فرمودند و آن را دون شأن سلطان دانستند، چه که می‌فرمایند: "إنا لما وردنا المدینة وجدنا بعضهم فی سعة و غناء عظیم و بعضهم فی ذلّة و فقر مبین و هذا لاینبغی لسلطنتک و لایلیق لشأنک؛ اسمع نصحی ثمّ أعدل بین الخلق لیرفع الله اسمک بالعدل بین العالمین" (همان).

۱۴- نهی از مسلط کردن اقویا بر ضعفا و نهی از مسلط کردن آدم‌های دون پایه بر بلندپایه: شاید یکی از وسائل حفظ سیطره بر خطه تحت حکومت آن باشد که امور عظیمه به دست نفوس ضعیفه سپرده شود و نفوس قویه به امور جزئیه گمارده شوند. در این حالت نفوس دنی و کوتاه فکر بر نفوس روشن ضمیر و بلندهمت تسلط می‌یابند و نه تنها ظلمی روا می‌شود، بلکه امور مملکت نیز دستخوش اختلال می‌گردد. لذا حضرت بهاءالله توصیه می‌فرمایند "لا تجعل الأعرّة تحت أیدی الأذلة و لا تسلط الأذنی علی الأعلى کما شهدنا فی المدینة و کنا من الشّاهدین" (همان، ص ۴۰).

۱۵- تحقیق در مورد وضعیت فقراء: اگرچه این فقره را حضرت بهاءالله به نوع دیگر مطرح فرموده‌اند، اما نظر به آن که اغنیاء گاه با پایمال کردن حقوق فقراء خود را به اعلیٰ مدارج ثروت و مکنّت می‌رسانند، حضرت بهاءالله سلطان را مأمور می‌فرمایند که نگذارد ثروتمند شدن بعضی نفوس به قیمت تخریب رعیت تمام شود. به او انذار می‌فرمایند که از ناله سحرگاهی فقرا بترسد، مبدا از غفلت به هلاکت افتد؛ طریق شفقت در پیش گیرد، چه که کنز حقیقی سلطان همانا فقرا هستند و باید آنها را حفظ کرد. لذا باید در هر سال، بلکه در هر ماه به تفحص در وضعیت آنها پردازد و نکته مهمّ آن که هر نفسی که به قیمت محرومیت فقرا به

ثروت و غنا دست می‌یابد در زمره سارقین محسوب می‌شود، بقوله تعالی: "إِيَّاكَ أَنْ لَا تَعْمَرَ هَؤُلَاءِ وَ تَخْرَبَ الرِّعِيَةَ. إِتَّقَ مِنْ ضَجِيجِ الْفُقَرَاءِ وَ الْأَبْرَارِ فِي الْأَسْحَارِ وَ كُنْ لَهُمْ كَسَلْطَانٍ شَفِيقٍ؛ لِأَنَّهُمْ كَنْزُكَ فِي الْأَرْضِ. فَيَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بَأَنْ تَحْفَظَ كَنْزَكَ مِنْ أَيْدِي هَؤُلَاءِ السَّارِقِينَ. تَجَسَّسَ مِنْ أُمُورِهِمْ وَ أَحْوَالِهِمْ فِي كُلِّ حَوْلٍ بَلْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ لَا تَكُنْ عَنْهُمْ لِمَنْ الْغَافِلِينَ" (همان، صص ۴۰-۴۱).

۱۶- به حساب کشیدن نفس خود: سلطان عادل باید همیشه و در همه حال نفس خود را به حساب بکشد و ببیند چه کرده و در چه طریقی قدم گذاشته است. در کلمات مکنونه عربی به این نکته اشاره‌ای است که "حاسب نفسک قبل أن تحاسب" که امر الهی خطاب به کلیه نفوس است. اما در خطاب به سلاطین به طور اخص آنها را مکلف به این کار می‌فرماید و نحوه انجام دادن و حتی زمان آن را نیز توضیح می‌دهند. سلطان باید نفس خود را، گویی شخص دیگری جز خود او است، در مقابل خود قرار دهد و میزان الهی را در مقابل چشمش قرار دهد و اعمال خود را بی‌طرفانه به قضاوت بنشیند؛ چه که اگر چنین نکند در روزی که قلوب از خوف عدالت الهی به تشویش می‌افتد و زانوها به لرزه در می‌آید، به حساب او رسیدگی خواهد شد. بیان حق چنین است: "ثُمَّ انْصَبْ مِيزَانَ اللَّهِ فِي مِقَابِلَةِ عَيْنَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَأَنَّكَ تَرَاهُ ثُمَّ وِزْنَ أَعْمَالِكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ وَ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَنْ يَسْتَقِرَّ فِيهِ رَجُلٌ أَحَدٌ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ وَ تَضْطَرِبَ فِيهِ أَفئِدَةُ الْغَافِلِينَ...". (همان، ص ۴۱).

۱۷- رعایت اعتدال: در بحثی که از عدالت در لوح مقصود مطرح فرموده و به موارد عدیده اشاره دارند بر لزوم اعتدال در جمیع امور تأکید می‌فرمایند، اما آن را تفصیل نمی‌دهند، بقوله تعالی: "در جمیع امور باید رؤساء به اعتدال ناظر باشند؛ چون هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد" (ص ۱۴). در این مقام در لوح دیگری تأکید می‌فرمایند که اگر نفسی به عدل

متمسک باشد ابدأً از حدود اعتدال تجاوز نمی‌نماید: "إِنَّ الدِّي تَمَسَّكَ بِالْعَدْلِ، إِنَّهُ لَا يَتَجَاوَزُ حُدُودَ الْإِعْتِدَالِ فِي أَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ وَيَكُونُ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ لَدَى الْبَصِيرِ" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۲۰). و در همانجا اشاره دارند که تمدنی که هواداران علم و فضل و صنایع به آن می‌نازند و مباحثات می‌کنند، اگر از حد اعتدال تجاوز کند نعمت و مشقت برای بشر به ارمغان خواهد آورد. اگر در حد اعتدال باقی بماند مبدأً اصلاح است و اگر تجاوز کند مبدأً فساد می‌شود و شهرهای جهان را به آتش خواهد کشید.

در پایان کلام اشارتی به این بیان می‌شود که حضرت بهاء‌الله انذار می‌فرماید که اگر سلاطین به آنچه که به آنها نصیحت شده عمل نکنند، آتش عذاب از جمیع جهات آنها را آنچنان احاطه خواهد کرد که ابدأً توان مقابله نخواهند داشت و البتّه عجزشان ظاهر و آشکار خواهد شد. (الواح ملوک، ص ۹) و البتّه جزای ظالمین مأخوذ شدن و قطع ریشه آنها است، بقوله تعالی: "قُلْ أَنْ اللَّهُ قَدَّرَ فِي الْكِتَابِ بَأْنَ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَ يَقَطَعُ دَابِرَ الْمُفْسِدِينَ" (همان، ص ۳۲).

چنانچه عدل را رعایت نمایند، البتّه خداوند به جنود ظاهر و باطن آنها را نصرت فرموده در امورشان مؤید خواهد داشت: "إِنَّكَ لَوْ تَجَرَّيْ أَنْهَارَ الْعَدْلِ بَيْنَ رَعِيَّتِكَ لَيَنْصُرَكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَ يُؤَيِّدُكَ عَلَيَّ أَمْرِكَ وَ إِنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَمْرُ وَ الْخَلْقُ وَ إِنَّ إِلَيْهِ يَرْجِعُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ". (همان، ص ۳۹)

از نکات بسیار جالب برتری سلاطین است بر علماء جاهل و ظالم. حضرت بهاء‌الله که شدت ظلم علماء و قساوت آنها را مشاهده فرموده‌اند، سلاطین را به آنها ترجیح می‌دهند و حتی در مقامی می‌فرمایند اگر علماء بر مسند حکومت تکیه زنند معنای ظلم مشهود خواهد شد، بقوله تعالی: "در جمیع امور و احوال ناظر به حکمت باشید و شایسته نیست نسبت به دولت حال احدی به کلمه نالایقه تکلم نماید. فی الحقیقه با اعراض علماء و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده، حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده؛ در هر صورت دولت

رعایت اهل ملت را می‌نماید، چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامّه خلق شود، نزد دولت مقبول نبوده و نیست، چه، باید حفظ تخت و بخت خود نماید. این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکویی شده. اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان می‌شد، آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح می‌گشت. کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را می‌دیدید؛ یکی اسمش مظلوم که صدهزار ظالم پناه برده و می‌برد به خدا از شرّ او و علم او؛ کذلک یککلمک ربّک و یمزح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر." (انتهی) (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۹۸). و در مقام دیگر در مورد سیّد صادق سنگلجی می‌فرمایند: "سیّد کاذب که به صادق در ارض طاء معروف، اگر سلطان بود یوم اوّل آن مظلومان را [محبوسین بهائی در طهران به سال ۱۳۰۰] شهید می‌نمود. حال باید جمیع در حقّ سلطان [ناصرالدین شاه] دعا نمایید و تأیید بخواهید" (اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۲۳۹).

نکته آخر آن که جمال قدم کلّ اعمال را منوط به عرفان به ظهور فرموده، شخصی را که از آن عدول نماید مظهر ظلم دانسته‌اند. می‌فرمایند عدل و دادی که ارکان ظلم از آن مضطرب می‌شود و ستون شرک منعدم می‌گردد همانا عبارت از اقرار به این ظهور منیع است که در فجر آن شمس بهاء از افق بقاء طالع شده است و اگر کسی ایمان نیابد از حصن عدل خارج شده و اسمش در زمره ظالمین در لوح محفوظ ثبت خواهد شد و اگر کسی به اندازه زمین و آسمان به عمل خیر توفیق یابد و بین مردم تا ابد آباد عدالت را برقرار کند و در این امر منیع توقّف نماید به خودش ظلم نموده و از جمله ظالمین محسوب است، چه که این ایام ایام عدل است که به حقّ و حقیقت ظاهر شده و باید که احدی خود را از آن محروم ننماید: "قل إنّ عدل الّذی تضطرب منه أركان الظّلم و تنعدم قوائم الشّرك هو الإقرار بهذا الظّهور فی هذا الفجر الّذی فیهِ أشرقَت شمس البهَاء عن افق البقاء بسطان مبین و من لم یؤمن به إنّهُ قد خرج عن حصن العدل و کُتب اسمه من الظّالمین أن ارتقبوا یا قوم ایّام العدل و أنّها قد أتت بالحقّ ایّاکم أن تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴).

آنچه که حائز اهميت است نهي سلاطين است از غره شدن به خزائن خود و امر به توسل به ذيل الهي: "لا تظمنن بخزائنك فاطمنن بفضل الله ربك ثم توكل عليه في أمورك و كن من المتوكلين. فاستعين بالله ثم استغن من غنائه و عنده خزائن السموات و الأرض. يعطي من يشاء و يمنع ممن يشاء لا إله إلا هو الغني الحميد. كل فقراء لدي باب رحمته و ضعفاء لدي ظهور سلطانه و كل من جوده لمن السائلين" (الواحد ملوك، ص ۳۹).

اما اين نیز مهلتي دارد؛ نه آن که چون رسول موت آمد سلطان به خود آيد و آهنگ رجوع کند تا به جبران مافات توفيق يابد: "فسوف يعلم حين الذي يأتيه الموت و يدور عيناه من سطوة القهر و يقول هل لي من رجوع لأستغفر عما فعلت؛ إذا يضرب علي فمه طين الهاوية و كذلك قدر للمستكبرين علي الله المهيمن العزيز القدير" (مائدة آسماني، ج ۷، صص ۵۲-۵۳).

به هر حال ملوكي مبعوث خواهند شد که به اعانت احبائي حق برخوانند خاست: "فسوف يبعث الله من الملوك من يعين اوليائه إنه علي كل شيء محيط و يلقي في القلوب حب اوليائه و هذا حتم من لدن عزيز جميل" (الواحد نازل خطاب به ملوك، ص ۲۱۶).

شايد بي مناسبت نباشد که دستي به دعا برداريم تا خداوند سلاطين آفاق را به اجرائي عدالت در اين مملك فاني موفق و مؤيد دارد:

الهي الهي و سيدي و سندي و مقصودي و محبوبي أسألك بالأسرار التي كانت مكنونة في علمك و بالآيات التي منها تصوع عرف عنايتك و بأموج بحر عطائك و سماء فضلك و كرمك و بالدماء التي سفكت في سبيلك و بالأكباد التي ذابت في حبك أن تؤيد حضرة السلطان بقدرتك و سلطانتك ليظهر منه ما يكون باقياً في كتبك و صحفك و ألواحك. أي رب خذ يده بيد اقتدارك و نوره بنور معرفتك و زينته بطراز أخلاقك إنك أنت المقتدر علي ما تشاء و في قبضتك زمام الأشياء لا إله إلا أنت الغفور الكريم. (لوح شيخ نجفي، ص ۶۷)

## يادداشتها

- ۱- لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۰.
- ۲- رجوع کنید به شاپور راسخ، "مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا"، سفینه عرفان، دفتر چهارم، صص ۳۳-۴۹.
- ۳- رجوع کنید به شاپور راسخ، "مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی"، سفینه عرفان، دفتر دهم، صص ۱۸۷-۲۰۱.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۳: "للعدل مراتب و مقامات و معانی لایحسی ولكن انا نرشّ علیکم رشحاً من هذا البحر لیطهرکم عن دنس الظلم و يجعلکم من المخلصین".
- ۵- حضرت بهاءالله می فرماید: "مقام عدل که اعطای کلّ ذی حقّ حقّه است به دو کلمه معلق و منوط است مجازات و مکافات" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۶۳ / به آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴ نیز مراجعه شود).
- ۶- حضرت بهاءالله می فرماید: "یا ابن الإنسان ... إن تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک..." (ورق سوم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)
- ۷- حضرت عبدالبهاء در توصیف عدل، بالاخصّ در مورد سلاطین، می فرماید: "ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حقّ نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنیّ مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را به منزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و ألم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقّن نمودن است." (رساله مدنیّه، ص ۴۶).